



ابراهيم اسماعيل زاده

تاريخ مصاحبه: ۱۳۸۴

مصاحبه کننده: محمد ميرزايي

دانشکده: مکانیک

سال ورود: ۱۳۵۰



• لطفاً یک بیوگرافی مختصر از خودتان بفرمایید ؟

اصالتم یزدی است. در مشهد مقدس به دنیا آمدم و در تهران بزرگ شدم. تمام تحصیلات تهران بودم و در سال ۱۳۴۱ دیپلم ریاضی را از دبیرستان هدف شماره یک دریافت کردم. آن موقع استادها و مدیریت خیلی خوبی داشت و در واقع، مشوق من برای انتخاب رشته ریاضی و فیزیک، مرحوم آقای غلامپور و آقای شاملو از اساتید برگزیده و برجسته دبیرستانها بودند. سال ۱۳۴۱ حدود صد هزار نفر متقاضی کنکور سراسری بود و افرادی که قبول می شدند، می توانستند به خارج اعزام شوند، علاوه بر این که می توانستند در کنکورهای تخصصی هم شرکت کنند. آن سال در کنکور تخصصی دانشکده فنی و دانشکده علوم، رشته فیزیک هم شرکت کردم و قبول شدم. در پلی تکنیک هم در رشته مکانیک قبول شدم و با تشویق آنها که گفتند؛ دانشکده علوم، رشته فیزیک دانشگاه تهران معروف است، آن جا را انتخاب کردم. آن موقع دانشگاه صنعتی شریف نبود. من شروع کردم و تقریباً یک ترمی هم آن جا بودم. اصولاً از زمان اوایل دبیرستان، بعد از اتمام دوره ی ابتدایی، خیلی علاقه مند به مکانیک بودم و گاهی هم از بعضی کارخانه ها، توسط اقوام که در کارهای صنعتی بودند، بازدیدهایی داشتم و در نهایت این علاقه مندی همیشه در من بود تا این که در پاییز سال ۱۳۴۱ و اواخر ترم اول، پدر و مادرم خیلی تشویق کردند؛ تو باید بروی در مهندسی مکانیک ادامه تحصیل بدهی و تشویقشان هم این بود که باید بروی انگلیس و آن جا تحصیل را ادامه بدهی. هر چند برایم خیلی مشکل می شد چون تا آن موقع از منزل دور نبودم، همیشه در جمع خانواده بودم و دانشگاه می رفتم و جایی را بلد نبودم ولی به اصرار، مرا فرستادند آن جا. وقتی رفتیم، حدود یک سال همه چیز باید از اول شروع می شد. یعنی دبیرستان و دیپلم ما را قبول نکردند. باید برمی گشتیم مثل دیپلم آنها شروع می کردیم. خیلی سخت بود، محیط خیلی بسته بود، هیچ ایرانی آن جا نبود، از خانواده دور بودم و با این حال راهی بود که انتخاب کرده و باید دنبال می کردم. آن جا دوره های پیش دانشگاهی و مهندسی را با درجه عالی و ممتاز تمام کردم و دولت انگلستان به من بورسیه بلاعوض داد تا دکتری ادامه تحصیل بدهم.

سال ۱۳۴۶ بود که یکی از دوستانم که از من خیلی جلوتر بود (دکتر اردبیلی) درسش تمام شده بود و آن موقع، سال ۱۳۴۶-۱۳۴۵، استخدام دانشگاه صنعتی آریامهر در



دانشکده مکانیک شده بود. با ارتباطی که باهم داشتیم، تازه متوجه شدم که چنین دانشگاهی هست. سال ۱۳۴۶ که فارغ‌التحصیل شدم مرحوم آقای دکتر مجتهدی به انگلستان، دانشگاه لندن که آن‌جا بودم آمد، دکتر اردبیلی مرا به ایشان معرفی کرده بود؛ آمد و از دانشکده بازدید کرد. ایشان راجع به دانشگاه آریامهر و رشته‌های مهندسی توضیح داد و مرا تشویق کرد با درجه‌ی لیسانس برگردم و در این‌جا خدمت کنم و بعد از چهار سال که به‌عنوان مربی بودم، برگردم و ادامه تحصیل دکتری بدهم. اما چون دانشگاه بورس را برای دوره فوق لیسانس و دکتری داده‌بود، فکر کردم بهتر است حالا که در مسیر هستم کار را تمام کنم و برگردم. یک‌بار میان تحصیل آمدم و از دانشگاه شریف بازدید داشتم؛ جنب و جوش خیلی زیادی بود. کل دوران تحصیل در انگلستان از ابتدای دبیرستان تا دکتری که تمام شد، هشت‌سال طول کشید.

• چه سالی وارد دانشگاه شدید؟

من خیلی زود دکترایم را در سال ۱۳۴۹ تمام کردم؛ سال ۱۳۴۱ رفته و ۱۳۴۲ شروع کردم تا ۱۳۴۹. سوپروایزرم اصرار داشت بمانم و مقاله بنویسم، نگذاشت زود دفاع کنم؛ تاریخ دفاع را گذاشت سال ۱۳۵۰. من در دوران فوق لیسانس و دکتری هم در همان دانشکده تدریس می‌کردم؛ دروس کنترل، کامپیوتر و ...، مسؤل آزمایشگاه کنترل ارتعاشات هم بودم. در فروردین ۱۳۵۰ بود که نامه‌ای از مرحوم آقای دکتر امین دریافت کردم که؛ من رئیس دانشگاه صنعتی آریامهر هستم، می‌آیم لندن، مایلیم با شما ملاقاتی داشته باشم و از جزئیات دانشگاه برایتان توضیح بدهم و ببینم آیا علاقه‌مند به همکاری با ما هستید؟ در هر صورت چه موافق باشید چه مخالف، من دوست دارم و مایلیم با شما ملاقات کنم.

غربت بود و خیلی دلم می‌خواست برگردم. پیشنهاد کار در وزارت نفت بود؛ در آبادان با حقوق و امکانات خوب. من هم صنعت نفت، پالایش و اکتشاف را دوست داشتم و خیلی علاقه‌مند بودم. پیشنهادات دیگری هم از دانشگاه شیراز، دانشگاه شمال انگلستان و ... بود ولی خوب، طبق قرار رفتیم و در همان جلسه، آقای دکتر امین (خدا بیامرزد) به گرمی از ما استقبال کردند. بیشتر در مورد دانشگاه گفتند؛ از رتبه‌های اول دانشگاه، از استادانی که این‌جا جمع شدند و توجه خاصی که به اصطلاح، مقامات بالای مملکت به این دانشگاه (در



مقایسه با دانشگاه‌های دولتی آن زمان) داشتند. سطح حقوق بالاتر بود ولی خب سطح انتظارات هم خیلی فرق داشت. بعد از این توضیحات و صرف چای، ایشان یک فرمی را به من داد که اگر دوست دارید این فرم را مطالعه و امضاء کنید؛ فرم به هیچ‌وجه تعهدآور نیست، فقط اسم شما در لیست خواهد بود. من هنوز از ترم دفاع نکرده بودم ولی خب از برخورد ایشان خیلی خوشم آمد، خیلی دوستانه و صمیمی بود. تعریف‌های جذابی کرد که مثلاً امکانات کاری زیاد است و من خیلی متعجب شدم. دانشگاه‌هایی که وجود دارد، معمولاً شکل گرفته‌اند ولی دانشگاه‌های جدید را شما می‌توانید با اعمال نظرات و پیشنهادهای خودتان بسازید و خیلی خوب است که نقشی در سازندگی آن‌ها داشته باشید. ایشان که این را می‌گفتند، واقعاً همین‌طور بود؛ آزمایشگاه‌ها، دستگاه‌ها و ... حتی ایشان جزئیات را از من پرسیدند با این که رشته‌شان مهندسی مکانیک نبود. ۲ ماه بعد، نامه‌ای از دانشگاه دریافت کردم که ما وضعیت علمی شما را بررسی کردیم و با توجه به برخوردی که با شما داشتیم، دوست داریم که برگردید. هزینه‌ی سفر، حمل و نقل کتاب‌ها و وسایلتان را می‌دهیم و تاریخ استخدامتان را مشخص می‌کنیم. این نامه از یک‌سو و عشق و علاقه‌ی ما که دوست داشتیم بیاییم و کاری بکنیم (سن ۲۶ سالگی آدم خیلی شر و شور دارد)، موجب شد در مهر ۱۳۵۰ به ایران برگشتم و روز بعد، خودم را معرفی کردم. یادش بخیر، دکتر اردبیلی فرد سازنده و مدیر خوب و رئیس دانشکده مکانیک بود؛ افراد توانا را جذب کرده و دانشکده را خیلی پیش برده بود. فضا خیلی کم بود. در همین ساختمانی که الان بهداری است، دانشکده سازه و مکانیک با هم بود. آن‌جا به ما یک اتاق شراکتی دادند و گفتند این موقت است و بعداً نقل مکان خواهیم کرد. قرار بود که آبان‌ماه شاه بیاید از دانشگاه بازدید کند؛ گفتند مراسم فارغ‌التحصیلی است، شما باید لباس داشته باشید و نشان بدهید چه کارهایی در آزمایشگاه کرده‌اید. همان روز اول، ۲- سه ساعتی بعد از ملاقات با رئیس دانشکده، ایشان گفتند ما باید با همدیگر برویم نزد آقای دکتر امین و شما را معرفی کنیم. ایشان قبلاً مرا دیده بود ولی ارتباط این‌طوری بود که حتماً مرا ببینند. ایشان به‌گرمی ما را پذیرفتند و بلافاصله دعوت‌مان کردند. یعنی تا ما رفتیم، گفتند بیایید داخل و از اینکه ملحق شدم، خیلی ابراز خوشحالی کرد. آقای دکتر حدادی سفارشات لازم را درباره کارت دانشگاهی، فرم استخدامی و ... دادند. همه این برنامه‌ها که شد من احساس کردم؛ آدم به جمع خانواده و خاندانش وارد می‌شود و با دلگرمی زیادی شروع کردم. فعالیت‌های زیادی بود؛ کار در دانشگاه به‌شکل تمام وقت بود. کار در بیرون حتی در دفتر



پدرانمان هم جرم بزرگی بود؛ همه باید در ۶ روز هفته، تمام وقت در خدمت دانشگاه می‌بودند و در مقایسه با دانشگاه‌های دولتی، فرق داشت. آن‌جا فقط تدریس بود به همین دلیل همه تلاش می‌کردند تا سیلابس‌ها را بهتر کنند، آزمایشگاه‌ها و دستگاه‌ها تجهیز شود و دروس جدید بگذارند. آن موقع فقط دوره کارشناسی بود و درس‌های اختیاری که ما ارایه می‌دادیم معادل فوق‌لیسانس بود. درس‌ها را به دانشجویان می‌قبولاندیم و آن‌ها هم، دوست داشتند این کارها را به صورت اختیاری انجام بدهند. حالا که خوب فکر می‌کنم، می‌بینم بار خیلی زیادی داشتیم ولی با علاقه و اشتیاق کار را پیش بردیم. چندروز بعد از این که کارم را شروع کردم، قرار شد از این ساختمان به دانشکده سازه، نقل مکان کنیم و در همان‌جا مستقر شدم. آقای دکتر گریگوریان رئیس دانشکده شد و دکتر اردبیلی هم، رئیس مکانیک در آن‌جا بود. بخشی از ساختمان به مهندسی شیمی داده شد ولی یک طرفش مکانیک بود و دفترمان هم مشخص شد. پس از آن، آزمایشگاه برپا شد که الان هم هست. به اتفاق چند نفر از همکاران قدیمی که از فارغ‌التحصیلان ممتاز دانشگاه بودند و به صورت مربی (آسیستان) استخدام شده بودند، کار را شروع کردیم. سال ۱۳۴۹ شاگرد اول، دکتر مشایخی بود، آقای حسین جواهریان شاگرد دوم مکانیک بود که الان در آمریکا هست و سوم هم سعادت‌ی بود که الان در دانشگاه صنعتی اصفهان هست. باهم خیلی همکاری داشتیم و دستگاه‌ها را روبه‌راه می‌کردیم.

از هر لحاظ وجهه دانشگاه واقعا خوب بود؛ سیالات را دکتر راد درس می‌دادند و جاهای دیگر هم خیلی مطلوب و در سطح خوب بود. این سابقه‌ای بود از شروع کارها در سال ۱۳۵۰. چون مقاله دکترایم چاپ شده بود، طبق آیین‌نامه استادیار پایه ۲ بودم و بالاترین رتبه ۱۰ بود.

- درباره‌ی اقدامات سال‌های اولیه که مشغول تشکیل و راه‌اندازی دانشکده، آزمایشگاه‌ها، دروس و یا توسعه فیزیکی بودید، بیشتر صحبت کنید.

مرحوم دکتر امین مدیر خیلی خوبی بود. به دانشگاه فرم و نشان خاصی داد. آیین‌نامه‌های استخدامی، ارتقاء، تلخیص سامانه و امکاناتی که برای فرصت مطالعاتی داده می‌شد را تدوین کرد. خیلی ضابطه‌مند برخورد می‌کرد. مسایل شفاف و برای همه روشن بود. همه چیز باید در شوراها مطرح می‌شد. آن موقع خیلی از جاها شورا، معنی نداشت ولی در



دانشگاه شورا خیلی مهم بود. با شغل، دانشکده، دانشگاه، شورای مدیریت، آموزش و کمیته‌های مختلف، خیلی دموکراتیک برخورد می‌شد و هم‌چنین همه چیز باید سر جای خودش قرار می‌گرفت. برای فعالیت میدان داده می‌شد؛ اگر فردی می‌خواست فعالیتی بکند و علاقه داشت که آزمایشگاهی تکمیل بشود خیلی با چشم مثبت دیده می‌شد. برنامه‌های درسی، امتحانات، واحدها و ... خیلی منظم و مرتب بود. یک دلیلش این بود که اساتید همه جوان بودند. به طور مثال من و آقای دکتر جواهریان که فارغ‌التحصیل سال ۱۳۴۹ بودند، با هم خیلی همکاری داشتیم. من سال ۱۳۵۰ شروع کردم و حدود چهار سال اختلاف سنی داشتیم. با دانشجویان هم همین‌طور؛ خود من گاهی عهده‌دار بردن دانشجویان برای بازدیدهای علمی در صنایع مختلف بودم. رابطه خیلی خوب بود. چون به نیروهای جوان میدان داده می‌شد، طبیعتاً درس‌های متعددی را پیشنهاد می‌دادند. درس‌هایی که خودم پیشنهاد کرده بودم، قبلاً و هیچ‌وقت این‌جا ارایه نشده بود. در دانشگاه‌های دیگر هم ارایه نشده بود. برای مثال؛ ارتعاشات غیرخطی.

اغلب دانشجویان در دانشکده، خیلی رقابتی، کار می‌کردند. در کلاس سعی داشتند نمره‌های خوبی داشته باشند، چون از نظر دانشجویان، ما خیلی هم سختگیر بودیم ولی بعداً نتایج خیلی خوبی داشت. فعالیت‌مان بیشتر روی آموزش دانش، متمرکز بود اما بعضی دانشگاه‌ها تکنیک را نشان، می‌دادند. همیشه انتقاد بود؛ افرادی که شما فارغ‌التحصیل می‌کنید به درد صنعت نمی‌خورند. ما بیشتر تلاش داشتیم؛ ترکیب، طراحی، آنالیز و تحلیل بشود. دانشجویان بسیار خوبی داشتیم. خیلی‌ها را هنوز می‌شناسم و با ایشان ارتباط دارم که از برجستگان رشته خودشان هستند. همکارانی که الآن در دانشگاه هستند، بیشترشان دانشجویان خود ما هستند و دانشگاه‌های دیگر هم همین‌طور. حالا از خاطرم می‌گذرد و فراموش می‌کنیم ولی گاهی می‌آیند و می‌گویند؛ ما دانشجوی این دانشگاه بودیم؛ در فلان سال، در فلان چیز. آدم خیلی لذت می‌برد که فارغ‌التحصیل رشته خودش این‌گونه موفق باشد. دامنه کار خیلی زیاد بود؛ در همین رشته‌ها، کتاب‌ها، آزمایش‌ها، کتابخانه‌ها، سفارش کتاب‌ها، سفارش مجلات، رفتن به کنفرانس‌ها و ... خیلی مثبت برخورد می‌شد. دستگاه‌ها خریداری می‌شد و آزمایشگاه‌ها خیلی سریع جلو می‌رفت. بعضی از دستگاه‌ها را خودمان توانستیم به کمک همکاران زنده و با تجربه فنی و تکنسین‌ها نمونه‌سازی کنیم. بچه‌ها سال آخر، پروژه دانشجویی می‌گرفتند و گاه، پیش می‌آمد، کاری که برای پروژه انجام می‌دادند، بیش از حد توان و حتی در سطح پروژه‌های فوق‌لیسانس و



دکتری بود. گاهی شاید پروژه‌شان تمام می‌شد ولی باز ادامه می‌دادند. این‌جا چند دانشجوی بودند که روی پروژه هواپیمای صبا کار می‌کردند. معمولاً خیلی سخت می‌گرفتیم و بچه‌ها می‌آمدند از ما گله داشتند که خیلی درس می‌خوانیم. ما رتبه‌های خوب کنکور هستیم؛ معدل‌مان این‌جا ۱۳/۵ است و بچه‌های کمتر از ما در دانشگاه‌های دیگر معدل ۱۷-۱۸ دارند. ولی خب این معدل با این روند در دانشگاه‌های خارج، شناخته شده بود. می‌دانستند معدل این‌ها چه معنی دارد! شرایط مشروطی، خیلی به‌دقت رعایت می‌شد. استادی بود (یادش بخیر، بعد از انقلاب رفت دانشگاه شیراز و الآن آن‌جاست) به نام آقای دکتر منوچهر رشیدی؛ ایشان در انگلستان در رشته‌ی موتور، ترمودینامیک و حرارت درس خواند و هم‌زمان با ما استخدام شد. در آزمایشگاه را قفل می‌کرد، دانشجویان باید تمام ساعت آن‌جا می‌بودند و با دیسپلین، کارها انجام می‌شد، درس هم همین‌طور. اغلب دانشجویان از ایشان شاکی بودند که چقدر از ما کار می‌کشد و سیل اعتراضات به دفتر رئیس دانشکده آمد ولی باور کنید ساعت پنج به بعد (ایشان معمولاً تا ساعت هشت و ۹ کار می‌کرد) چند بار هم مرا سوار ماشینش کرد. کاستی در ضبط صوت ماشینش می‌گذاشت و به آن گوش می‌داد. برای مثال که چگونه توربین گازی کار می‌کند؟ دستگاهش چطور است و غیره. یعنی این قدر درگیر بود! حتی ساعت پنج به بعد اگر به اتاقش می‌رفتید، می‌دیدید پر از فارغ‌التحصیلانی بود که می‌آمدند و اظهار رضایت می‌کردند که چقدر ما چیز یاد گرفتیم؟ پروژه‌هایی که در مورد تحقیق داشتند، می‌آوردند و بحث می‌کردند. یعنی دانشجویان برای کار در بیرون بازده خیلی خوبی داشتند. در مورد ضوابط هم یک خاطره‌ای دارم. دانشجویی بود که نمره نهایی‌اش به‌علت عدم کار در طول ترم، کم شده بود، فکر می‌کنم ۲ شده بود و ما این ۲ را به عنوان نمره نهایی ضرب کردیم. این‌جا سیستم دستی بود، نمره دستی وارد می‌شد و بعد کارنامه می‌آمد. چند روزی گذشت، دانشجویی آمد پشت اتاق، در زد و گفت: من یک کار کوچکی با شما دارم. گفتیم: چه شده؟ گفت: یک اشتباهی در کارنامه من رخ داده و به جای ۲ عدد ۲۰ رد شده است و من درس را قبول شده‌ام. ولی من احساس ناراحتی می‌کنم که بیست گرفته‌ام! شما بباید این بیست را ۱۰ در نظر بگیرید که هم من قبول بشوم و هم شما ناراحت نشوید! من خیلی خوشم آمد و به‌او گفتم: از این که به اتاقم آمدید، شما را تحسین می‌کنم ولی از نظر من نمره اخلاق شما بیست و نمره ارتعاشات شما همان ۲ است، این‌ها را نمی‌توانم با هم مخلوط کنم و متأسفانه همان ۲ را باید رد بکنم. ایشان خیلی ناراحت شد و با عصبانیت در را به هم زد و رفت. چند سالی گذشت.



یکی آمد پشت در و گفت: می‌خواهم شما را به‌طور خصوصی ملاقات کنم. من فلانی هستم، همان دانشجویی که ۲، بیست شده بود. آمد و گفت: من در دانشگاه چیزهای خوبی یاد گرفتم، یکی این‌که باید راستگو و درستکار باشم. الآن در بیرون و صنعت خیلی موفق هستم.

• اگر از دانشجویان شاخص خاطره‌ای دارید، بفرمایید.

نمونه ماشاءالله خیلی زیاد دارم و شاید اسم بردن از یک فرد خاص، ظلم به بقیه باشد ولی امیدوارم این‌گونه، قلمداد نشود. همه‌شان موفق بودند و آن‌ها را دوست داشتم. به خاطر مهندسی مکانیک و زمینه‌ای که خودم دوست داشتم ارتباط با صنعت را به لحاظ کاری می‌پسندیدم. این‌جا کارخانه ایران خودرو بود. ۲ دانشجوی لیسانس بودند یکی دخترخانمی بود و یکی هم آقایی که سال آخر بودند. درسی با من داشتند و علاقه‌مند بودند تا پروژه‌ای انجام دهند، پروژه‌شان شاسی ایران‌متر بود. در کارخانه‌های خودروسازی، خودرو روی آن می‌رود و به بالا، پایین، جوانب و غیره حرکتش می‌دهند و رفتار جاده‌ای را به این فرم سیموله می‌کنند که بگویند کار خوب می‌شود و عملکرد خوب است یا نه. خب این امکانات اصلاً در کارخانه‌های ما نبود و صرفاً تحت لیسانس ساخته می‌شد و با همین کیفیت ارائه می‌شد. این ۲ دانشجو علاقه‌مند بودند با امکانات خیلی محدود آن موقع، یک شاسی دینامیک طراحی کنند و بسازند. یادش بخیر، آقای ابراهیمی تکنسین آزمایشگاه مقاومت مصالح بود، کمکی کرده بود، با کمک بقیه همکاران فضایی که اجازه دادند پروژه در کارگاه و آزمایشگاه فعالیت کند که این درست بشود. صفحه‌ی ثابتی مثل یک بلندی درست کردند. یک گوشه‌اش سوراخی بود که چرخ روی آن قرار می‌گرفت. بعد به حالت موتوری که بتوانیم، دورش را تغییر بدهیم، حرکت بالا و پایین به این چرخ داده و بعد، اندازه‌گیری می‌شد. ماشین را درمی‌آوردند، برعکس می‌کردند و چرخ دیگر را می‌کنند. خیلی با جدیت روی این پروژه کار می‌کردند، مبتکر بودند و خیلی زحمت کشیدند. ماشین هم که نبود، ماشین دوستان را می‌گرفتم. روی ماشین همکاران تست می‌کردند و یادداشت می‌کردند. این ضوابط باعث شد که رئیس وقت (اگر اشتباه نکنم آقای دکتر ضرغامی بود) با کارخانه ایران خودرو تماسی برقرار کند که از این پروژه‌ها حمایت بشود چون مدیران قبل از ایشان به این شکل، مایل نبودند در صنعت همکاری برقرار بشود و این اتفاقی بود که آقای دکتر



ضرغامی خیلی علاقه‌مند به آن بود. عده‌ای از کارخانه ایران خودرو آمدند؛ مدیر فنی و غیره بودند، بازدید سال ۱۳۵۵ و ۱۳۵۴ بود. ما این دستگاه‌های دانشجویی را نشان دادیم و گفتیم می‌توانیم فعالیت بکنیم. مثلاً سیستم فنربندی کاپوت یک پیکان را مطابق با جاده‌های ایران بکنیم. تقاضایمان هم خیلی کوچک بود؛ می‌خواستیم یک خودرویی در اختیارمان بگذارند که ما بتوانیم آن طرح‌ها را پیاده بکنیم، تکه‌تکه بکنیم، چیزهای جدید رویش بگذاریم و آزمایش بکنیم، مقداری هم مخارج کوچک برای خرید یک سری چیزهای جزئی لازم داشتیم که در بازار هست. حق تحقیقی برای تکنسین‌ها و وقتی که می‌گذارند، نبود. بعد از مدتی، آن فردی که گوش می‌کرد و مدیر فنی و مالی‌شان بود گفت: یعنی شما می‌گویید بهتر از انگلیسی‌ها می‌فهمید که می‌خواهید این کارها را بکنید؟ ما چه کار به این کارها داریم؟ پیکانمان با هر جور عیبی، سه‌ماه پیش فروش شده، این چه کاری‌ست که شما می‌خواهید بکنید؟ حالا اگر می‌خواهید ما یک پیکان به شما بدهیم، می‌دهیم. گفتیم: نه، ما پیکان نمی‌خواهیم. می‌خواهیم یک رابطه‌ای میان صنعت و دانشگاه برقرار بشود. جالب این‌که این دانشجوی مبتکر، سال ۱۳۵۶ فارغ‌التحصیل شد و رفت و حالا یکی از مبتکرین افراد در دانشکده برلیه است. الان استاد است؛ قبلش دانشگاه مینه‌سوتا بود که خیلی با عزت و احترام او را برای همیشه به دانشگاه خودشان آوردند. یکی از چیزهای جالبی که طراحی کرد و خیلی سر و صدا کرد، Human Extender بود یعنی ما بتوانیم بازوهایمان را قوی بکنیم. مثلاً بتوانیم یک کپسول گاز را با دست‌هایمان بلند کنیم. ما وزن ۱۵۰ کیلویی را با بازویمان نمی‌توانیم بلند کنیم ولی این کاری کرد که با همین بازو می‌توانیم این را انجام بدهیم. یعنی با سیستم اتصالاتی که به اعصاب می‌دهد و تقویت‌های هیدرولیکی، باعث می‌شود نیروی ما تقویت و چندبرابر شود تا بتوانیم وزنه را بلند کنیم. جوان آن‌روز، دکتر همایون کاظمی‌نژاد، استاد دانشگاه برلیه است. یک آزمایشگاه وسیع دارد و هنوز هم با هم ارتباط داریم. نمی‌شود نام برد. برای این‌که تعداد، بسیار زیاد است و اگر مواردی از خاطر م برود و نام نبرم، ظلم می‌شود.

- از اساتید، همکاران دانشگاهی و کارکنان، اگر مطلبی هست بفرمایید.

ما از امکانات خوبی در دانشکده برخوردار بودیم. اساتید با تجربه با تخصص‌های مختلف از اطراف جهان، آلمان، انگلستان، آمریکا و ... در این‌جا بودند و واقعاً هر کدامشان در دانشکده



استاد برجسته‌ای بودند. قبل از این که من وارد دانشگاه بشوم آقای دکتر محمود حسینی را می‌شناختم. ایشان فارغ‌التحصیل آلمان بودند. فوق‌لیسانس گذرانده بود و این‌جا مشغول به کار بود. از ابتدای دانشگاه در سال ۱۳۴۴، یک‌سال قبل از این که من به دانشگاه بیایم، ایشان برای گذراندن دوره دکتری به آلمان رفته بود. خدمتان عرض کردم که سیستم این‌طوری بود که می‌توانستیم با درجه فوق‌لیسانس و لیسانس شروع کنیم و بعد از چهار سال برویم. ذکر خیر ایشان بود و سال ۱۳۵۳ ایشان بعد از اخذ دکتری که برگشتند، افتخار آشنایی حضوری با وی را داشتیم و از آن تاریخ تا حالا، کماکان از مصاحبه با ایشان لذت می‌برم. خیلی دیگر از همکاران؛ دکتر راد هم همین‌طور. دکتر یوسف‌علی حمیدی در گروه دینامیک و ارتعاشات بود و با هم، همکاری نزدیکی داشتیم. دکتر احمدی و خیلی از همکاران که واقعاً نمی‌شود تک‌تک، اسم برد. خیلی تیم خوبی بودند. ما در دانشکده‌مان آن‌موقع تخصص‌ها را به صورت گروهی نگاه می‌کردیم. در گروه دینامیک و ارتعاشات اساتید جمع می‌شدند، راجع به آزمایشگاه‌ها و درس‌های مشترک و سیلابس‌ها تصمیم گرفته می‌شد. سال ۱۳۵۳ که طرح دانشگاه صنعتی اصفهان بود در همان دفتر پایین که ابتدا دکتر طوسی و بعد هم دکتر ضرغامی مسؤولیت آن‌جا را داشتند، دکتر ضرغامی می‌گفتند شما دانشجویان برجسته دانشکده‌تان را تعیین بکنید، بعد گاهی از هر دانشگاهی، دانشکده فنی و ... دانشجویان برجسته را انتخاب بکنید؛ این‌ها را بیاورید، مصاحبه و بعد انتخاب نهایی بکنید که با بورس دانشگاه بروند خارج و تحصیلشان را ادامه بدهند؛ دکتری بگیرند و برگردند و در دانشگاه صنعتی اصفهان مشغول شوند. ما گروه دینامیک را بررسی می‌کردیم و چون از ابتدا در کمیته‌های مختلف بودم، مسؤولیت این کار برعهده من بود. در کمیته استخدام و کمیته تجهیزات بودم. به‌رحال آن‌چه در توان داشتیم در دانشکده ارائه می‌دادیم. آن‌موقع، افراد خوبی را انتخاب و معرفی کردیم که رفتند، ادامه تحصیل دادند. آقای دکتر دورعلی یکی از آن‌ها بود که انتخاب کردیم. خودم شخصاً قبول کردم و با توجه به درس و روحیه‌ای که داشتند به ایشان توصیه کردم، رفتند و در دانشگاه MIT ادامه تحصیل دادند و به دانشگاه صنعتی اصفهان برگشتند که بعد از انجام تعهدشان به ما ملحق شدند. خیلی‌ها بودند؛ آقای گنجی که در دانشگاه صنعتی اصفهان هستند، دکتر شیروانی، دکتر رستمی، دکتر ملکی و خیلی‌ها که با این برنامه ادامه تحصیل دادند. بعد خیلی از همکاران، خودشان به دانشگاه ملحق شدند و پس از اتمام تحصیل، باز با ایشان افتخار آشنایی داشتیم. واقعاً محیطی دوستانه و صمیمی با هم داشتیم



که کار را تا حد خوبی پیش برد. همه چیز شفاف بود؛ رئیس دانشکده طبق مقررات، اختیار تام داشت، تمام اختیاراتش را بین کمیته‌ها تفکیک می‌کرد و از این طریق بود که همه کارها شکل می‌گرفت.

• از مسؤلیت‌های اجرایی در دانشگاه بفرمایید.

دوست داشتم اگر کاری در دانشگاه به من محول می‌شد از انجامش کوتاهی نکنم. در کمیته‌ها و فعالیت‌های خارج از دانشکده حضور داشتم. مثلاً چند دوره دبیر شورای دانشگاه بودم. در زمینه‌ای که همیشه کمکی می‌کردم، آموزش بود. برنامه‌های جمع‌آوری بودجه‌های تحقیقاتی دانشکده، پروژه‌ها و دیگر کارهای اجرایی به‌عهده‌ام بود. یکی از مسائلی که آن‌موقع درگیرش بودم برنامه‌ی بازدید اساتید خارجی از دانشکده‌ها بود که هرساله انجام می‌شد. در بهار، استادهایی از آمریکا و بیشتر انگلستان می‌آمدند از آزمایشگاه بازدید می‌کردند که اگر ما چیزی نیاز داشتیم و دستگاهی جدید بود به ما اطلاعات می‌دادند یا در خرید و فرستادن آن برای ما از طریق دانشگاهشان کمک‌هایی می‌کردند. برنامه‌ها و سیلابس‌های درسی را در اختیارشان می‌گذاشتیم که مرور می‌کردند و پیشنهادهای سازنده می‌دادند. خود این خیلی خوب بود و انجام می‌شد. البته هزینه این‌ها را بیشتر British Council شورای فرهنگی بریتانیا می‌داد. بعد از فرصت مطالعاتی در MIT، سال ۱۳۵۶ که برگشتم، گفتند؛ باید مسؤلیت دانشکده را به‌عهده بگیرم، ابتدا من قبول نکردم ولی به‌رحال در سال ۱۳۵۷ رئیس دانشکده شدم. شروع خیلی خوب بود ولی خب دامنه مشکلات خیلی وسیع بود. یکی از مسؤلیت‌هایی که داشتم ریاست دانشکده بود که بعد از انقلاب هم بودم، چون بحث سیاسی نبود و در واقع بحث اجرایی کار بود. سال ۱۳۵۸ رئیس وقت دانشگاه، آقای دکتر رنجبر خواست که مسؤلیت معاونت پژوهشی و ارتباط با صنعت دانشگاه را نیز قبول کنم. هم‌زمان با آن باید پست ریاست دانشکده را هم می‌داشتم و من ۲ پُست را نمی‌خواستم، نه دانشکده راضی می‌شد و نه ایشان. در تحصیلات تکمیلی دانشگاه سمت‌هایی داشتم. یک نوبت دوستان به‌حساب لطف کردند و گفتند؛ تو باید مسؤلیت دانشگاه را قبول کنی که قبول نکردم و گفتم باید یک نفر دیگر انتخاب شود که فرد تازه‌ای باشد و تجربیات جدیدی کسب بشود. چند دوره هم معاون دانشکده بودم و امیدوارم که بتوانم تجربیات (اگر چیزی داشتم) در اختیارشان بگذارم.



- از فعالیت های علمی تان هم اگر مطلبی هست بفرمایید، البته تا حدودی اشاره کردید.

دانشجویان در چند نوبت تشویق‌هایی داشتند. البته من سعی می‌کردم اذیتشان کنم تا از آن‌ها کار خواسته باشم! در یک تاریخی (فکر کنم سال ۱۳۶۸) برای نوبت دوم فرصت مطالعاتی به دانشگاه ویکتوریای کانادا رفتم و تا سال ۱۳۷۰ آن‌جا بودم. موقعی که برگشتم تعداد زیادی از دانشجویان قدیم ما که خیلی مرا می‌شناختند و در سال‌های مختلف درس‌های متعددی با من گذرانده بودند، از من ارزیابی خوبی داشتند و در نهایت سال ۱۳۷۲ استاد ممتاز دانشگاه شدم. سال ۱۳۷۱ استاد نمونه دانشکده شدم و در سال ۱۳۷۲ استاد ممتاز شدم که لوح سپاس را ریاست جمهوری وقت به من دادند. آن موقع دکتر معین وزیر علوم بود. سال بعد، یعنی سال ۱۳۷۳ استاد نمونه کشور شدم که باز هم لوح را ریاست جمهوری، آقای هاشمی رفسنجانی در مراسم اهدای جوایز به من دادند؛ سال ۱۳۷۴ در انجمن مهندسان مکانیک ایران، استاد برجسته مهندسی مکانیک شدم. هر سال استاد نمونه مهندسی مکانیک را انتخاب می‌کنند و لوح مربوطه که به صورت پلاک هست را به او می‌دهند. خیلی در مورد دوره کارشناسی ارشد فعالیت کردم. از هنگامی که در دانشگاه مسؤولیت داشتم، خیلی علاقه‌مند بودم درس‌های اختیاری، عملی باشد. از دانشکده‌ی کشاورزی کرج در مورد ماشین‌های کشاورزی و درس‌هایی از این دست که استادها را دعوت می‌کردیم. به‌رحال در دوره کارشناسی ارشد فعالیت داشتم. آن موقع بعد از جنگ بود و استادها کم بودند؛ پس از بازگشایی، خودم مجبور بودم خیلی از درس‌ها را البته با کمک سایر همکارانی که بودند، به‌عهده بگیرم.

- برگردیم به دوره انقلاب فرهنگی و تعطیل شدن دانشگاه‌ها.

اگر اجازه بدهید بحثم را در مورد مسائل علمی تمام بکنم. در واقع چون بخش مهم کارهایمان، انتشارات در ژورنال‌های خارجی و کنفرانس‌ها بود، فکر می‌کنم دوست داشتیم این کار را در سطح بین‌المللی دنبال کنیم و این با ۲ هدف بود. هدف اصلی شناساندن دانشگاه در سطح بین‌المللی بود؛ کارهایی که در این‌جا می‌کنیم مسائل و تحقیقات روز است و باید جایگاه خاصی از لحاظ مقام تحقیقاتی و علمی در سطح جهان داشته باشیم. هدف دوم؛ بتوانیم، تحقیقات خودمان را همیشه به‌روز داشته باشیم و نتیجه تحقیقات را بیاوریم در کلاس برای دانشجویان لیسانس و فوق‌لیسانس مطرح و بحث کنیم. خیلی



تأکید داشتیم که دانشجویان سعی کنند مقاله به زبان انگلیسی بنویسند. برای این که بعد بتوانند از مراجع استفاده کنند. ژورنال خارجی که دیگر ترجمه نمی‌شود، پس بتوانند این طوری به اطلاعات روز دسترسی داشته باشند و اگر برای ادامه تحصیل رفتند، مشکلی نداشته باشند و یا اگر خودشان کادر آموزشی و هیأت علمی شدند، بتوانند ژورنال‌های خارجی را به دانشجویانشان القاء کنند و مقالات را بررسی کنند. انجمن مهندسان مکانیک انگلستان که قدمت بسیار طولانی دارد، قدیمی‌ترین انجمن علمی است؛ چون از سال‌های قبل، عضو این انجمن بودم، به‌عنوان Fellow انجمن مکانیک انگلستان برگزیده شده بودم. می‌شود گفت؛ تنها کسی در ایران بودم که خیلی از پرونده‌های بقیه همکاران که مایل بودند در این انجمن ترفیع بگیرند یا عضو بشوند را برای من می‌فرستادند و باید بررسی می‌کردم یا گاهی، مصاحبه می‌کردم و نتیجه‌اش را می‌فرستادم. داشتن Fellow خیلی اعتبار بالایی است و باید اهداء بشود، یک گروه از رؤسای قبلی باید بنشینند بررسی کنند و این را بدهند. معمولاً هم دور خودشان می‌چرخد و خیلی کمتر به خارجی‌ها داده می‌شد. سال ۱۳۷۴ بود که به‌شکل مدال، لوح و یک مجموعه برایم فرستادند و الآن هست. سال بعد انجمن مهندسان مکانیک آمریکا، همین قدم را برداشتند و درجه Fellow را که عالی‌ترین مقام انجمن است به‌من اهداء کردند؛ باز من اولین و تنها کسی در ایران بودم که این عنوان را داشتم.

• بعد از آن آقای دکتر مقداری هم این عنوان را گرفته‌اند، همان انجمن بود؟

بله، ایشان بعد ملحق شده‌اند. خودم یکی از توصیه‌کنندگان کارهایش بودم. آن موقع شرایط بعد از جنگ و ترور بود و اصولاً خیلی بعید بود که به کشور ایران و ایرانی توجه شود. به‌من گفتند: باید بیایی در جلسه‌ای در آمریکا شرکت کنی که ما این مدال را بدهیم. گفتیم: نه، من مایلم که این کار در ایران انجام شود. اگر شما می‌خواهید لوح بدهید، چرا در ایران نباشد؟ شما نماینده اتاق یا آن تشکیلات را بفرستید و همین‌جا انجام شود. بیشتر دوست داشتم عده‌ای بیایند این‌جا را ببینند و بشناسند که ما چه کار می‌کنیم و یک شناختی از دانشگاه و محیط علمی این‌جا به‌دست آورند. بعد آمدند و این کار در بهار ۱۳۷۵ انجام شد، البته باز چندسال پیش، انجمن مهندسان مکانیک کانادا هم به من همین درجه را دادند.



پارسال انجمن مهندسان برق و الکترونیک آمریکا هم من را به‌عنوان استاد نمونه انتخاب کردند و لوح مخصوص، جایزه و ... دادند.

- اگر راجع به دوره انقلاب فرهنگی و تعطیل شدن دانشگاه‌ها و نیز در زمینه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی، درکنار فعالیت‌های علمی‌تان مطلبی هست بفرمایید.

من زیاد فعالیت‌های بیرون از محیط دانشگاه نداشتم؛ بیشتر علاقه‌ام به دانشگاه بود و سعی می‌کردم همه چیز را در چارچوب دانشگاه نگاه کنم. فکر می‌کردم دانشگاه یک محیط پوینده‌ای است؛ افراد جوانی که می‌آیند، قابلیت جذب خیلی از مسائل را دارند و اگر ما بتوانیم آموزش خوبی داشته باشیم، در کنارش یک سری ارزش‌های اخلاقی، اجتماعی و غیره منتقل می‌شود. البته خود دانشجویانی که به دانشگاه می‌آیند این‌ها را دارند، از خانواده و از محیط دارند ولی اگر ما بتوانیم یک سری چارچوب‌ها را به آن‌ها بگوییم، بعد در جامعه خیلی مثمرتر می‌شود. همیشه دوست داشتم آن چیزی که حرف حق است در هر محیطی و بدون هیچ ملاحظاتی گفته شود. اقوام و دوستان از من ایراد می‌گیرند که تو ملاحظه نمی‌کنی! واقعاً هم همین‌طور است. من چیزی را که فکر می‌کنم درست است، شاید هم غلط باشد ولی آن چیزی که فکر می‌کنم را بیان می‌کنم، بدون این که بخواهم ملاحظه خاصی کنم و یا برای بعضی‌ها خوشامد باشد یا برای بعضی نباشد؛ حالا چه در شورای دانشکده، چه در شورای دانشگاه، چه در محیط دانشگاه و یا حتی در کنفرانس‌های خارج. البته نمی‌توانم اسم فعالیت سیاسی به این کار بدهم، می‌توانم بگویم آن چیزی که حق و واقعیت است را می‌گویم. همکاران قدیمی و جدید می‌دانند آن چه که درست نبوده را گفته‌ام و همان‌طور که اشاره کردم نمی‌توانم نمره اخلاق را با ترمودینامیک قاطی کنم. من به این‌صورت هستم حالا شاید بعضی اوقات به ضررم هم بوده ولی هنوز پای حرف‌های عقیدتی‌ام هستم. در مورد دانشگاه خیلی سعی کردم تا آن‌جا که بتوانم فعالیت بکنم. مثلاً یکی از کارها، راه‌اندازی دوره دکترای مهندسی مکانیک بود؛ اولین دوره دکترای مهندسی مکانیک این‌جا انجام شد و قبلش ما دکترای مکانیک نداشتم. به کمک آقای دکتر بادامی‌نژاد و سایر همکاران در دانشکده، اصولی پیشنهاد شد، کنار هم گذاشتیم و مجموعه‌ای را پیشنهاد کردیم. من خودم استاد راهنمای اولین دانشجوی دکترای مکانیک در ایران بودم. با جدیت آن برنامه‌ها را در نظر گرفتیم و هدفمان این بود که حتماً



دانشجوی دکتری، مقاله را به زبان انگلیسی نوشته و در ژورنال چاپ کند که تحقیقاتش بهروز باشد، چون آن مقالات دامنه مخاطب گسترده‌ای از اساتید خارجی را دارد. البته بعد از آن دانشگاه‌های دیگر هم دوره دکترای مهندسی مکانیک را شروع کردند و ادامه دادند. برگردیم این‌جا، یک بحث دیگر این بود که می‌خواستند دانشگاه را به اصفهان منتقل کنند؛ این‌جا هم نقشه‌کشی کرده بودند که بشود دانشگاه علوم و فنون ارتش، این بحث سال ۱۳۵۷ بود. ما هم از اوضاع و احوال اطلاعی نداشتیم، یک مسائلی پشت پرده بود که در جریان نبودیم. بیرون دانشگاه این خط و خطوط کشیده می‌شد. ابتدای هر سال مثلاً بهار، شورای دانشگاه می‌آمد تصویب می‌کرد که سال آینده چند تا دانشجو بگیرد، بنابراین می‌رفت در هر دانشکده‌ای بررسی می‌کرد، دانشکده‌ی مکانیک ۱۲۰ نفر می‌خواهد، دانشکده برق ۱۲۰ نفر می‌خواهد و غیره؛ جمع می‌کردند و می‌گفتند سال آینده ما ۷۰۰ نفر می‌خواهیم و بعد می‌رفت در کنکور و دفترچه کنکور وارد می‌شد. این روال کار را سال ۱۳۵۴ شکستیم و گفتیم ما کنکور سراسری را قبول نداریم؛ خودمان می‌خواهیم کنکور بگذاریم تا ارزش‌هایمان یعنی سطح علمی و غیره را لحاظ کنیم. البته مقاومت‌هایی بود ولی در نهایت قبول کردند و سال ۱۳۵۴ دانشگاه، خودش کنکور گذاشت، ثبت‌نام کرد و حساب سؤالات را تعیین کرد. دانشجویانی با پتانسیل بالا در آن سال آمدند. خدا رحمت کند مهندس پیروزنیا، عهده‌دار این برنامه و مسؤول برگزاری بود، من، دکتر صفایی و ... هم بودیم. در کنار، کارهایی می‌کردیم و خیلی به‌شکل خوبی، برگزار شد. سال ۱۳۵۶ که دفترچه‌ی کنکور درآمد اسم دانشگاه صنعتی نبود و دانشجویی نمی‌گرفت. اصلاً اسمش خالی بود و به جایش دانشگاه صنعتی اصفهان بود. وقتی که این دفترچه منتشر شد، دیگر کار از کار گذشته بود و اعتراض شد. گفتند: اشتباه چاپی بود و سال آینده درست می‌شود! یعنی ما سال ۱۳۵۶ دانشجو نداشتیم. سر و صدا شد و بعد فهمیدیم که نه، می‌خواهند دانشگاه را جمع کنند، یعنی به‌تدریج سال‌ها تمام بشود و این دانشگاه را بدهند به دانشگاه علوم و فنون ارتش و ما را به دانشگاه صنعتی اصفهان منتقل کنند. قرار شد در جریان حضور بازدیدکنندگان خارجی، رؤسای کشورها و ... به‌جای این‌که مثلاً بیرون بایستیم و دست بزنیم، دانشجویان و ما، این‌ها را هو کنیم، تخم مرغ پرتاب نکنیم و غیره. این نوع برخورد برای رژیم خوب نبود و با آن‌که فکر می‌کردند، دانشجویان این‌جا همه درس خوانند ولی واقعاً این‌طور نبود. دانشجویان این‌جا خیلی فعالیت‌های سیاسی شدیدی داشتند، درگیری‌های فراوانی بود و مثال‌های بسیاری دارم. رژیم آن‌موقع می‌خواست؛ این‌جا



برداشته شود برای این که نقطه‌ای نباشد که چنین حرکاتی بشود؛ به‌خصوص که دانشگاه خصوصی و غیر از دانشگاه‌های دولتی بود و تولید عظمای و نایب تولید داشت. تقریباً از سال ۱۳۵۶ این زمزمه شروع شد که ما به‌رحال نمی‌خواهیم این وضعیت را قبول کنیم. در دانشگاه کمیته‌هایی تشکیل شده بود؛ کمیته‌ای بود به نام کمیته مذاکرات. به اتفاق آقای دکتر دوامی و چند نفر دیگر از همکاران، می‌رفتیم و افراد مقامات، وزارتخانه‌ها، دولت، سازمان برنامه و ... را توجیه می‌کردیم که دانشگاه را نباید ببندید؛ دانشگاه را که جمع نمی‌کنند. آن دانشگاه باید باشد، ۱۰ دانشگاه دیگر هم باید برای مملکت ساخته شود. برای چه یک دانشگاهی که آزمایشگاه دارد و همه سازمانش برقرار است را می‌خواهید ببندید؟

• آن موقع هنوز رئیس دانشگاه دکتر ضرغامی بود؟

نه، بعد از این که مرحوم دکتر امین رئیس دانشگاه بودند یک سال بعد، آقای دکتر نصر رئیس دانشگاه شد که بسیار مرد فاضل و دانشمندی بود؛ در زمینه زبان‌های خارجی، اسلام و شناخت صوفی، تخصص داشت. رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بود؛ جوان بود و دکترای فلسفه از MIT داشت. از لحاظ وضع مالی به دانشگاه کمک‌هایی کرد. در زمینه سطح حقوقی استادها و توسعه منابع مالی برای دانشگاه، ساختمان‌ها و غیره، فعالیت‌هایی کرد. انتقادات شدیدی هم داشت که اساتید، غیر از مسائل ریاضی و مهندسی، باید جنبه‌های دیگری هم داشته باشند. مثلاً علوم انسانی را راه‌اندازی کرد که آقای دکتر حداد عادل هم این‌جا بودند. آن آقای که مسؤول انتشارات شدند، دکتر جوادی هم این‌جا بودند و درس‌های فوق‌برنامه برای بچه‌ها داشتند که هر دانشجوی ۲ درس (۶ واحد) برمی‌داشت. اسلام‌شناسی، عکاسی، تاریخ ادیان، عربی و غیره بود؛ از این لحاظ خیلی عمیق بود و به اساتید می‌گفت؛ باید بروید ایران را بشناسید. شما همیشه در کار مهندسی بودید، خارج بودید؛ باید با علم، فرهنگ و تاریخ ایران هم آشنا بشوید. زمینه‌های بازدید اساتید از اصفهان، تخت‌جمشید و جاهای مختلف را مهیا می‌کرد. به‌رحال دیدگاه‌های فرهنگی را در دانشگاه خیلی توسعه داد. به جشن فارغ‌التحصیلی اهمیت زیادی می‌داد. سال ۱۳۵۴ ایشان، مسؤولیت دیگری را قبول کرد و سپس، دکتر ضرغامی رئیس دانشگاه شد. دکتر ضرغامی قبلاً هم در طرح اصفهان و هم در دانشکده ریاضی بود؛ خودش از داخل دانشگاه



بود. اردیبهشت ۱۳۵۷ ما اعتصاب کردیم و گفتیم؛ باید دانشجو بگیریم. مصر شدیم اسممان داخل لیست دفترچه کنکور برود که نرفت. البته قول و قرار گذاشتند که باشد ولی بعد مشخص شد که نیست! ما فکر کردیم باید یک‌جور دیگر برخورد بشود. حقوق‌ها قطع شده بود، بازاری‌ها و افراد خیر، صندوق‌هایی گذاشتند برای آن‌هایی که اگر ضرورت دارند، کمک بشود. بالاخره به‌این نتیجه رسیدیم که این‌جا اگر دانشجویی داشته باشیم، نمی‌توانند منحل بکنند. شورای دانشگاه که تشکیل جلسه می‌دادیم، رئیس دانشگاه نمی‌آمد. آن‌را رد کرده و گفته بود که آن‌را به رسمیت نمی‌شناسد. آخر در شورای دانشگاه به این نتیجه رسیدیم که خودمان درست مثل روال قبل دانشجو بگیریم. مسؤولیت دانشگاه هم آن‌موقع به‌عهده من بود. به‌رحال در شورای دانشگاه، تصویب کردیم ۷۰۰ دانشجو می‌گیریم به این صورت که خودمان ثبت‌نام می‌کنیم. مصوبه شورا شد و دبیر شورا و بنده هم امضاء کردیم. گفتیم که حالا به روزنامه آگهی بدهیم، گفتند که نمی‌شود؛ تمام آگهی‌ها باید وزارت اطلاعات می‌رفت، یعنی درواقع، ساواک باید چک می‌کرد. رفتیم روزنامه کیهان، مسؤول آن‌جا گفت نمی‌توانیم چاپ بکنیم. باید مجوزش را از وزارت اطلاعات بگیریم و سپس فردا چاپش کنیم. من فکری به ذهنم رسید. سراغ روزنامه اطلاعات رفتیم، ۱۰ دقیقه بعد رفتیم آن‌جا و گفتیم این مصوبه شورای دانشگاه و این هم شرایطش است؛ روز ثبت‌نام می‌آیند، دانشگاه پشت نرده‌ها مدارک لازم را می‌دهند و ... لطفاً این را چاپ کنید. گفت آقا باید مجوز داشته باشیم؛ گفتیم مجوز می‌خواهید چه‌کار؟ کیهان دارد چاپ می‌کند! می‌خواهید تلفن بزنید! شما نمی‌خواهید چاپ کنید که خلاصه گفتند؛ چرا. همین امشب چاپ می‌کنیم. همان شب، چاپ کردند یعنی بدون هماهنگی این نسخه در روزنامه اطلاعات، چاپ شد. فردا که روزنامه منتشر شد، سازمان اطلاعات فهمید و گفت این کارتان، نامسئولانه است. اطلاعات این را تکذیب کرد. فردایش در روزنامه تکذیبیه‌ای منتشر کرد ولی کار از کار گذشته بود. همکارانی این‌جا در چاپخانه بودند که بازنشسته شده‌اند (آقای طاهری و دوستانشان)؛ فرم‌ها را تکثیر می‌کردند و می‌دادیم دانشجویان دسته‌دسته به بندرعباس و اقصی نقاط کشور می‌فرستادند و یا با پست توزیع می‌کردیم. خلاصه با همان یک ورق روزنامه ما توانستیم متقاضیان را دعوت کنیم. پول کم گرفتیم مثلاً فرض کنید اگر ۲۰۰ تومان هزینه ثبت‌نام بود ما ۲۵ تومان می‌گرفتیم. ما باید از آن تعداد گزینش می‌کردیم؛ پشت نرده‌ها گزینش می‌کردند. مخزن تشکیل دادیم یعنی اتاق خودم و اتاق پشتش، مخزن دریافت کارت‌ها بود. با ماشین خودم

مجلس شورای اسلامی
گفتارهای منتخب
از آقای دکتر محمد باقر
موسوی خراسانی



می‌رفتیم پشت نرده‌ها و ورقه‌های بچه‌ها را می‌گرفتیم. آن‌جا، گارد دانشگاه بود، آن‌ها پلیس‌هایی بودند که از بیرون گذاشته بودند و نیروهای ساواک بودند. دوستانی هم داشتیم که در سازمان سنجش بودند و از آن‌جا اطلاعاتی می‌آوردند که دانشگاه‌ها کدام کنکور را گرفته‌اند و کدام الآن باز است. خلاصه تابستان طولانی‌ای بود. تمام تابستان روز، شب، گرما و مشکلات خانواده، هر کدام را داشتیم ولی به‌رغم این مسائل، آن را دنبال کردیم. به افرادی که قبول شدند، اعلام کردیم و آمدند دانشگاه. ما ۷۰۰ نفر دانشجو را گرفتیم. آقای دکتر حسینی‌اناری که استاد دانشکده برق و بسیار صاحب نام، فاضل و آدم شریفی بودند از ابتدای کار با اساتید، همراهی می‌کردند. یعنی ایشان تنها معاونی بود که همراه بود. بقیه معاونان هم قول و قرار می‌گذاشتند اما چون ایشان ما را همراهی می‌کرد، وقتی که دانشگاه مسخر شد، ایشان را به‌عنوان رئیس دانشگاه به وزارتخانه، معرفی کردیم. شورای دانشگاه به اتفاق آراء، ایشان را برگزید. حدود شهریور شده بود و ما هنوز حقوق نداشتیم. دکتر انواری آمد و کارها را سر و سامان داد. اسامی که درآمد، ما این‌جا، بال و پر گرفتیم و به شورای دانشگاه گفتیم که دانشگاه صنعتی آریامهر باید تغییر اسم بدهد و بشود دانشگاه صنعتی تهران.

• آن‌موقع هنوز انقلاب پیروز نشده بود؟

نخیر، آن‌موقع در بحبوحه انقلاب بود و ما هم در کوران انقلاب بودیم. در واقع از بیرون برای کار ما یک حمایت بود و ما هم با انقلاب همسو بودیم. روزنامه‌ها و خبرنامه‌هایی چاپ می‌شد و آخرین وقایع به‌اطلاع عموم می‌رسید تا این‌که رسیدیم به شهریور ۱۳۵۷. چون مسائل انقلاب خیلی بُعد بزرگ‌تر گرفته بود، دیگر این مسائل ما، زیاد مورد توجه نبود. ولی اگر فرصت پیدا می‌کردند و با این گروه بزرگ استادها، واقعاً طور دیگری، رفتار می‌کردند، بهتر بود. تغییر نام دانشگاه هم، مستقلاً انجام شد. گفتیم؛ ما دیگر نیابت تولیت نمی‌خواهیم و این‌جا تولیت نباید باشد، ما رئیس دانشگاه می‌خواهیم. دانشجویانی که برای ورود انتخاب شده، خوشحال بودند که بیایند و دانشگاه، این‌طوری می‌شد. مثلاً شهریور، مهر ۱۳۵۷، یک دو هفته‌ای که گذشت، بیرون در دانشگاه تانک گذاشتند و اجازه ندادند، دانشجویان و ما بیاییم. رؤسای دانشکده‌ها می‌توانستند بیایند ولی دیگر حکومت نظامی برقرار شده بود.



• آن موقع بودجه دانشگاه چگونه تأمین می‌شد؟

بودجه دانشگاه تا آن وقت زیر نظر دربار بود. قبلاً ۲ دانشگاه در ایران، یکی دانشگاه پهلوی شیراز و دیگری دانشگاه صنعتی آریامهر، زیر نظر دربار بود. تولیت عظاما؛ شاه و نایب تولیتشان؛ رئیسی بود که در این ۲ دانشگاه، تعیین شده بود. بقیه دانشگاه‌ها زیر نظر وزارت علوم بود و دولتی حساب می‌شد و قوانین خودش را داشت. بودجه‌ای که این‌جا نیاز داشت را به دربار اطلاع می‌دادند و بر اساس آن بودجه می‌گرفتند. تمام تصمیم‌هایی که شورای دانشگاه می‌گرفت، باید یک کپی‌اش را به دفتر ریاست می‌دادیم، می‌فرستادند به دربار که آن‌ها ببینند چه می‌گذرد. البته در شورا بعضی مواقع می‌خواستند مسائل سیاسی را مطرح کنند که مخالفت می‌شد. یادم هست یک روز در شورا گفتند که شورای دانشگاه تهران و دانشگاه‌های دیگر، شهربانو فرح را تشویق کرده و گفته‌اند؛ ایشان مادر فداکاری است و ... یک‌عده چاپلوس از شورای دانشگاه ما هم بنا به درجه اولی، چون زیر نظر دربار بود، گفتند باید یک مصوبه بگذاریم که شورا به اتفاق آراء مثلاً بگویند؛ ایشان مادر نمونه یا هر چه هست. بحث بزرگی در شورای دانشگاه در گرفت. گفتم؛ اولاً من مثلاً استاد مکانیک هستم و راجع به خیرخواهی ایشان نمی‌توانم اظهار نظر کنم، شواهدی ندارم که بیایم رأی بدهم، پس من رأی نمی‌دهم. همکار ما گفت آقا من دارم فیزیک درس می‌دهم، اطلاعی راجع به نیکوکاری ایشان ندارم و کارم نیست که بیایم ارزیابی کنم؛ به ضرر ایشان تمام خواهد شد که یک نفر فیزیکیان بیاید از نیکوکاری ایشان تعریف کند. خلاصه ما ۲۷ نفر که در شورای دانشگاه بودیم به این موضوع رأی ندادیم. رئیس دانشگاه عصبانی شد؛ هی می‌رفت بیرون تلفن می‌زد و می‌آمد. در نهایت، ایشان مجبور شد با امضای خودش و نه شورای دانشگاه، این نامه را بفرستد. بعد از به‌ثمر رسیدن انقلاب، آقای دکتر حسینعلی انواری (خدا رحمتش کند) رئیس دانشگاه بود و مسائل را حل و به جایگاه خودش برگرداند. ایشان تا سال ۱۳۵۸ بودند که به علت کسالت و مشکلات جسمی، کناره‌گیری کردند. بعد انتخابات شد و آقای دکتر رنجبر در خرداد ۱۳۵۸ رئیس دانشگاه صنعتی تهران شد. سپس صحبت اسم پیش آمد و فرزندم انجام شد که چه اسمی باشد؟ در نهایت با رأی اکثریت دانشجویان، اساتید و خوابگاهی‌ها این اسم - شریف - انتخاب شد.



- به هر حال دانشگاه صنعتی شریف که ۴۰ سال پیش متولد شد با آن زحمتهایی که شخص شما اشاره کردید یک مسیر را طی کرد و بعد از چهل سال به این موقعیت رسید و یکی از دانشگاه‌های مهم و معتبر کشور شد و توجه زیادی را به این دانشگاه جلب کرد. فکر می‌کنید چه رموز و علت‌هایی داشته که موقعیتش بهتر و جایگاهش تقویت شده و فارغ‌التحصیلانی که به جامعه داده در مجامع صنعتی، اجرایی و علمی کشور و حتی خارج از کشور تأثیرگذار بوده‌اند؟

فکر می‌کنم از ابتدا این محبت بود که در دانشگاه بین اساتید، دانشجویان و همکاران اداری و فنی (که بخش اعظم پشتیبانی کار هستند) یک‌دلی و یک‌رنگی به وجود آورد. شما می‌توانید بهترین جراح را بیاورید که یک عمل جراحی قلب را انجام دهد؛ هشت ساعت عمل می‌کند و بعد دستش را می‌شوید و می‌رود، ولی یک عده‌ای آن‌جا هستند که با مریض می‌مانند و آن‌ها هستند که می‌توانند در زنده ماندن آن یا بلافاصله مسمومیت و از بین رفتن آن یعنی هدر رفتن کار جراح، مؤثر باشند. من فکر می‌کنم استادی که در دانشگاه درس می‌دهد و دانشجویی که آموزش می‌بیند با پشتیبانی و کمک اداری یا فنی دانشگاه ادامه‌دهنده این‌راه است که می‌تواند جلو ببرد و اگر صفا و صمیمیت بین این سه گروه باشد؛ می‌تواند خیلی سازنده باشد. مسأله دوم شفاف بودن مقررات و ارتباطات و بیان کردن همه‌چیز برای همه و عدم پنهان‌کاری است که این خودش می‌تواند یکی دیگر از رموز موفقیت باشد. می‌دانید؛ دانشگاه، دانشجو و استاد، نه رئیس دارند نه مرئوس. شما نمی‌توانید بگویید که دانشجو رئیس است یا استاد رئیس است. مثل یک کارخانه نیست که مدیریت سلسله مراتبی داشته باشد؛ این‌ها خودشان مستقل‌اند. شما می‌توانید کلاس را داشته باشید و دانشجو به میل خودش می‌تواند بیاید یا نیاید. در واقع نمی‌شود مجبورش کرد. ما یک دانشجوی فوق‌لیسانس داشتیم که درس‌هایش عالی بود ولی به تازش که رسید و باید آن را انجام می‌داد، وقت پیدا نمی‌کرد، چون مدیرعامل یک شرکت مهمی بود و پروژه‌های مملکتی انجام می‌داد؛ وقت نمی‌کرد و همین‌طور عقب می‌افتاد. من به او گفتم: می‌خواهم ببایم منزلتان ببینم، نمی‌خواهم در دانشگاه ببینم. به منزلش رفتیم. گفتم: نگاه کن تو داری کار مهمی برای مملکت می‌کنی و شرکت بزرگی داری، این را می‌دانم که مملکت هم نیاز دارد ولی تو در این‌جا یک کاری کردی که آن کار نهایی‌ات باعث می‌شد یک سری دیدگاه‌های بهتری داشته باشی و تحولات بیشتری در کارهایت روی دهد و عده



بیشتری از تو بهره‌مند بشوند، تو داری خودت را از این داشته، محروم می‌کنی. گفت؛ آره. من خیلی گرفتارم ولی چشم می‌آیم. گفتیم: می‌دانم برای تو مشکل است ولی برو از شرکت مرخصی بگیر و این کار را تمام کن و به نتیجه برسان، اطمینان دارم موفق می‌شوی که این حاصل کارهای خودت و غیره را بعداً با همکاران و مهندسان در میان بگذاری. به‌اکراه این کار را کرد؛ آمد شروع کرد ترش را انجام داد و تمام کرد. ترش هم خیلی خوب شد و فارغ‌التحصیل شد. بعد از مدتی یک کپی از آن آورد به من بدهد؛ رسم بود که معمولاً چند خطی در آن می‌نویسند و تشکر می‌کنند. من آن‌روز دانشگاه نبودم، گذاشته بود نزد منشی، نوشته بود «درس معلم ار بود زمزمه محبتی، جمعه به مکتب آورد طفل گریز پا را». به‌رحال حفظ این ارزش‌ها خیلی مهم. کار مشکل‌تر الآن، نگهداری این آرمان‌ها و اهداف است، برای این که ما باید، روزبه‌روز بهتر بشویم و نمی‌توانیم درجا بزنییم.

• شما به عنوان پدر ارتعاشات ایران که به‌حق چه از لحاظ تحقیقات و چه از لحاظ آموزش در این صنعت، شایسته این لقب هستید، خوب است در این مصاحبه به خاطر زحمتهایی که شما برای این شاخه از علم مکانیک در ایران کشیدید این عنوان حتماً بیاید. دلم می‌خواست، توصیه‌ای هم به دانشجویان دانشکده مکانیک و هم تمام دانشجویان دانشگاه شریف داشته باشید.

من جایگاه دانشجویان دانشگاه شریف را در سطوح علمی، تحقیقاتی و صنعتی بسیار بالا می‌بینم؛ این‌ها نمود خوبی در صنعت و آموزش کشور دارند. بعضی فارغ‌التحصیلان ممتاز این دانشگاه، در دانشگاه‌های دیگر، اعضای هیأت علمی هستند که ما اگر بتوانیم همیشه به‌صورت کامل مطالب را پیگیری کنیم و فراگیری را در تمام جوانب، انجام دهیم، خیلی مؤثر و خوب است. توصیه‌ام این است که دانشجویان و دانشگاهیان ما همیشه، این روند را یاد بگیرند و بگویند به‌چیزی که الآن داریم، اکتفا نمی‌کنیم و چگونه می‌توانیم این را بهتر کنیم؟ این روند بهبود را که یاد بگیریم، همیشه می‌توانیم پیشرو باشیم. نسل بعدی که می‌آیند، آن‌ها هم یک بهبودی اثرگذاری روی این دانشگاه می‌گذارند، آن‌وقت، قدرتی می‌شویم که می‌توانیم از لحاظ تحقیق و علم در صنعت، پیشرو باشیم.